

در دام جذبه‌های عرفانی

○ خانه ادیسی‌ها (دوجلد)، نویسنده: غزاله علیزاده، ناشر: تیرازه، بهار ۱۳۷۰

مقدمه

خانم غزاله علیزاده در اردیبهشت ۷۵ خودکشی کرد. به نوشته مجله آدینه، خردادماه ۷۵ «چاپ داستان بلند (دومنظره) در سال ۱۳۶۳ اعتبار ادبی غزاله علیزاده را تثبیت کرده و با چاپ خانه ادیسی‌ها (۱۳۷۰) و چهارراه (مجموعه چهارداستان ۱۳۷۲) نام غزاله علیزاده به عنوان نویسنده معتبر در داستان نویسی معاصر ثبت شد.» در نوشته حاضر بررسی کامل رمان خانه ادیسی‌ها هدف نیست و این کار در یک مقاله امکان پذیر نمی باشد. تنها به مسائلی مانند جایگاه خانه ادیسی‌ها و این که در کجای زمان قرار گرفته است، و برخورد تازه واردان با این خانه و تأثیر متقابل آن‌ها در همدیگر پرداخته شده است. روی این مقوله تأکید شده است که آیا می توان هر ساله و موضوعی را در هر موقعیت تاریخی بعنوان موضوع یک زمان انتخاب کرد و نوشت، و یا باید شرایط اجتماعی و بخصوص حرکت و جهت معمولی تاریخی - اجتماعی را در نظر گرفت؟ آیا نویسنده باید محقق هم باشد، و یا لاف‌زن، بتواند، و بخواهد درباره موضوع اثر خود تحقیق کند، و یا این که به صرف نویسنده بودن و مدد از خلاقیت و ذهن فعال و تجربه کافی، حتی به واقعیت‌های تاریخی مستند و عینی و نقادی شده پشت کند، یا بر زمین شان بکوبد، و نسبت به تاریخ و حوادث واقعی تاریخی احساس مسوولیت نکند؟ آیا می توان در آخر هر قصه با دست‌پازی به سوی جذبه و حال و هوای عرفانی خود را تیرئه کرد و راحت شد؟ ای کاش هر نویسنده‌ای، در هر سطحی و در هر حوزه‌ای، در مرحله اول محاسبه کند که به دنیا و مردم - دنیا و مردم محسوس، ملموس و معین، و نه کلی و مجرد - چه داده است. برای سنجش آن چه که به دنیا می دهیم تنها وسیله سنجش ملموس و عینی وجود دارد.

۱- خانه ادریسی‌ها پوسیده است و باید درهم بریزد. اگر «آتشکاران» نمی‌آمدند درهم ریختن خانه به تأخیر می‌افتاد بدون اینکه اثری در افراد خانواده ادریسی و یا اطرافیان و یا حتی محیط اجتماعی و یا طبیعی اطراف داشته باشد. خانم ادریسی پیر و نابود شدنی است. لقا، وحشت‌زده از بوی مرد، یائسه و نازاست. وهاب خسته، وامانده و زنده به بوی یک رحیلای و رو غیرقابل دسترس، و ناتوان از برقراری هر نوع ارتباط اجتماعی، عاطفی و عاشقانه، مانند لقا یائسه و بی‌باقی است. و بالاخره می‌ماند یاور خدمتکار پیر و وفادار، که او همه بی‌عقبه و بدون آینده به حیات خود در خانه ادامه می‌دهد.

- نابودی خانه ادریسی‌ها حتمی است. این نابودی از سال‌ها قبل شروع شده است.

آمدن آتشکارها این نابودی را هم تسریع می‌کند و هم تاثیرگذار می‌سازد.

گفتم خانه ادریسی‌ها پوسیده است، اما ظاهر زیبا و باستانی و فریبنده‌ای دارد. این خانه برای افرادی که به دنبال رنگ و بو و مناظر کهنه و تاریخی هستند تا افکار و اندیشه‌های نسل‌های قبل را (بدون این که عقب‌ماندگی و اشتباهات آن نسل‌ها را ببینند) در پستوی خاطره‌های نورن‌دیده، عطرگل‌های خشک‌شده، اطاق‌های کوران‌ن‌دیده، تخت و کمدهای خاک‌گرفته و از درون موربانه زده، و با رنگ‌های به‌ظاهر شاهوار آرامش‌گذشته را بیاد بیاورند و به قول فروغ «درد پرخوری و درد اختگی» را تسکین دهند، تا شاید تلاش و حرکت و زلزله ایجاد شده را بهتر تحمل کنند جای بزرگ و آرام و مطلوبی است. اما خانم ادریسی‌ها بهتر می‌دانند که «دیگر آرامشی نیست» (جلد اول، صفحه ۲۵) و باید با گذشته و از گذشته خداحافظی کرد و برید، «سیل، آمده پشت خانه» (ج ۱، ص ۲۷) و خودکشی هم فایده‌ای ندارد (ج ۱، ص ۲۷) باید با حرکت سیل هماهنگ شد، سیلی که در سرتاسر پوسیدگی‌ها راه می‌یابد و خاطرات و آثار «چهار نسل پیش» (ج ۱، ص ۲۸) که سهل است، چهل نسل را هم تطهیر می‌کند و حتی سخت‌ترین یاخته‌ها و بافته‌های نسل‌ها را یا نابود می‌کند و یا تغییر می‌دهد و به سوی کمال - آن هم در هیبتی نو - می‌کشاند. این فرایند را خیلی ساده در تمام افراد خاندان ادریسی می‌بینیم.

وقتی افراد جدید، و به قول نویسنده آتشکارها برای دیدن خانه می‌آیند نویسنده در آفرینش تضادها (که مختص به این صحنه نیست و در سراسر کتاب جریان دارد) برای ملموس کردن حادثه مورد وصف خود گاه تا به حد معجزه‌آسایی توانایی به خرج می‌دهد. آن زمان که آتشکارها وارد خانه می‌شوند و به آن‌ها گفته می‌شود که در این بنای عظیم و

۱. بازگشت به کتاب و تعیین جلد و صفحه آن است که در دیگر موارد فقط (ج...ص...) ثبت

می‌شود.

بیست اطاق آن فقط چهار نفر زندگی می‌کنند:

... «فقط چهار نفر؟... ما زیر هر چادر چند نفر بودیم؟»

... «به عدد این اطاق‌ها.»

... «اضافه هم می‌شدیم، چه روزگاری! دلم اغلب تنگ می‌شود...»

- دیگری آه کشید: «وقتی سپیده می‌زد از هر طرف خط افق پیدا بود، پرنده‌های وحشی روی شانه‌های ما می‌نشستند...» (ج ۱، ص ۲۹). این مقایسه زمانی صورت می‌گیرد که تازه واردان با خانم ادریسی «به بنای عظیم خاکستری» نگاه می‌کنند: «شیروانی پوسته پوسته، سنگ‌های غبار گرفته، دودکش‌ها و بادنماها، دریچه‌های قهوه‌ای و پرده‌های تور. خانه غریب می‌نمود. انگار از سال‌ها پیش آن را فراموش کرده بودند.» (ج ۱، ص ۲۹). از چنین خانه‌ای نه افق دیده می‌شود و نه پرنده‌ای روی شانه می‌نشیند: ساکت و کور و کهنه.

۲- خانه ادریسی‌ها نه تصرف می‌شود و نه مصادره. خانه ادریسی‌ها که گنجایش خیلی بیشتر از چهار نفر را دارد، شاید برای اولین بار مرکز زنده‌ی زندگی، تلاش و فعالیت سازنده و تغییر ساز، آن هم تغییر سرنوشت‌آفرین جدیدی می‌شود، جایی برای کار و استراحت بعد از کار می‌شود. پا به پای این تغییر در ساکنان اصلی خانه هم آرام، اما، عمیق، و به همان نسبت سازنده و دل‌نشین تغییر آغاز می‌گردد.

اول یاور خدمتکار، در مقایسه با دیگران سریع و متناسب با شرایط درکوران تغییر قرار می‌گیرد، و حتی لقب قهرمان را به سادگی می‌قاید، چرا که در این خانه ریشه ندارد. تغییر در خانم ادریسی آرام، کند و توأم با تعقل، آمیخته با ته‌مانده عشقی عظیم است که می‌رفت تا به فراموشی سپرده شود، و حالا، نرم‌نرم از زیر خاکستر شعله برمی‌کشد و بالا می‌آید تا به حدی که در یک مرحله به سوی قهرمان قباد «سرباز جوانی که سال‌ها قبل مرا می‌خواست... با چشم‌های آبی سیر... [که] چند ماه بعد... وسط چله زمستان... به کوه زده بود...» (ج ۱، ص ۲۲). فریاد می‌زند «چرا گذاشتی توی این خانه پیوسم؟ من که مثل آن‌ها نبودم، زن‌های این خاندان نفرین شده... جواب بده! چرا کوتاه آمدی؟... چی برایم باقی مانده؟... خاکستر و برف! من که زندگی نکردم اما تو در کنار خطر مزه زندگی را چشیدی!» (ج ۱، ص ۳۴).

تنبیر در خانم پیر عمیق است و متین و با درک زیبایی‌های تازه، بخصوص زیبایی انسان آن هم به مدد یک عشق قدیمی و تاریخی اما هنوز زنده. مراجعه کنید به فصل هفتم جلد اول کتاب و «گردن بستبر و برهنه، عضلات بازو و پشت و...» ورزش قهرمان رشید را در

همان صفحات اول فصل، با «ناله فجیع» لقا مقایسه کنید، و کارگرد جذاب تناقض را در کار نویسنده تماشا کنید. آتشکاران جوان، فعال، زنده، نیرومند و سالم اند. اهل خانه قدیمی، کهنه، نابود شدنی، هرکدام درگیر مشکلات خویش و حتی بیزار از بوی مرد و انسان هستند.

لقا هم آرام و بطی تغییر می‌کند. تغییر در لقا به کمک موج کوبنده و جوشنده و زنده‌ای رخ می‌دهد که از درون این پیردختر پوسیده یک خاندان اشرافی در حال اضمحلال می‌جوشد - موسیقی را می‌گویم - و همه را، کل افراد مائعه‌الجمع خانه را - جدید و قدیم - با هم یکی می‌کند و سوی وحدت و یگانگی می‌کشاند.

وهاب هم بالاخره تن به تغییر می‌سپارد. باید بدون قرص، خوابش ببرد و می‌برد. در این مسیر تا به حدی می‌رسد که می‌تواند در طویله هم بخوابد. حتی با قهرمان شوکت در کاردزنی مسابقه بدهد و ببرد، تحت تأثیر منطق ساده کودکانه گلرخ و به مرور زمان «نقطه تاریکی» را که در وجودش هست، اگر شده باگریه، و یا مانند مشق بدخط شب پاکش سازد (ج ۱، ص ۶۴) و با دنیا، به شیوه خود، آشتی کند.

این تغییرات، همانند همه تغییرات اجتماعی، دوجانبه است. آتش‌کارها هم تغییر می‌کنند، تغییرات رفتاری، عقیدتی، هنری و زیبایی شناختی در مقابل موسیقی، طبیعت و وقار انسان. این تغییر تا به حدی پیش می‌رود که در مقابل ناراستی و دورویی و تظاهر و اشتباهات آتشی نه مرکزی می‌ایستند. قهرمان‌های داستان در دو طرف گود حادثه، البته در مقابل تغییر، بخصوص در آغاز روابط اجتماعی، لجوجانه مقاومت می‌کنند و به سادگی تن در نمی‌دهند. اما باکی نیست. همه چیز در تغییر است، همان قانون تغییر ناپذیر جهان است.

۳- خانه ادریسی‌ها از نظر زبان و ایماژ (بخصوص ایماژهای بصری و بویایی) و ظرافت توصیف در حد عالی است. توصیف‌ها کامل، دقیق، و شاعرانه است. نویسنده نگاهی آشنا با طبیعت و رنگ‌ها دارد. بوها را، گل‌ها را، رستنی‌ها را، جنگل‌ها را، آب را، خاک را خوب می‌شناسد.

از این دیدگاه خانه ادریسی‌ها می‌خواهد تنه به تنه کلیدر بزند. کلیدر، امروز از همه جنبه‌های مربوط به زمان، و در این بحث از لحاظ زبان توصیفی در ادبیات ما به میزان و معیار مبدل شده است. هرکسی که داستانی می‌نویسد به آن نگاه می‌کند - و باید نگاه کند - و خود و اثر خود را با آن می‌سنجد. این سنجش هم طبیعی است، هم منطقی است و هم زیبایی شناسانه، و لاجرم، نویسندگان حق دارند و باید خود را با آن بسنجند و این جنبه

مثبت، خلاق و تکامل دهنده است.

خانه ادیسی‌ها سعی می‌کند قد خود را با برز و بالای رشید، سالم، جوان و اسطوره‌ای کلیدر بسنجد، تلاش خالصانه نویسنده کتاب - که حالا متأسفانه زنده نیست - شایسته ارج است و تا حدی موفقیت‌آمیز که بحثی دیگر را می‌طلبد. تردیدی نیست که در آینده - در صورت سالم و طبیعی بودن محیط برای بالندگی هنر و بخصوص داستان‌نویسی - شاهد ظهور و خلق آثاری چون کلیدر باشیم. اما اگر به‌خانه ادیسی‌ها از دیدگاه زبان توصیف، تنها، به‌مثابه یک جزیره تنها و پرت افتاده در دریای ادبیات ایران نگاه کنیم می‌توان آن را از زاویه‌ای به‌عنوان یک اثر توصیفی خوب ارزیابی کرد. اما مگر می‌توان در دریا، تنها، به‌سیر یک جزیره تنها رفت؟

۴- همین امروز به‌صحنه جهان نگاه کنید و جدان بشر هنوز در جوامعی به‌صورت واقعی و عینی از برده‌داری رنج می‌برد. این نظام کهن هنوز به‌تمام ریشه‌کن نشده است. به‌فئودالیسم نگاه کنید، سرمایه‌داری با آن همه بد و بیضا هنوز نتوانسته است فئودالیسم را در بخش قابل توجهی از جهان نابود کند. در کشور ما، نه بقایا و آثار، که خود نظام خان‌خانی، با سنگینی کوه در نقاطی حاکم است. در افغانستان این قبایل هستند و خان‌ها و رؤسای قبایل و مالکین بزرگ زمین که تسلط دارند و حکومت (منظور حکومت سیاسی نیست) می‌کنند و گلوی همدیگر را پاره می‌کنند.

- جنگ نامقدس سرمایه‌داری علیه پیشرفت علمی در داغ‌ترین مقاطع خود تمام نشده است. یکی از صحنه‌های این نبرد صحنه ادبیات است. تعدادی از نویسندگان آگاهانه، با عزم و قصد در این جنگ طبقاتی مشارکت می‌کنند، و با قلم - به‌نفع عقب‌ماندگی و سکون، و به‌ضرر پیشرفت و تکامل و تغییر، می‌ستیزند و مزد و پاداش خود را هم - علاوه بر چاپ میلیونی آثارشان نقد دریافت می‌کنند.

در کشورهای عقب‌مانده، در اثر تبلیغات گسترده و یورش دائمی به‌بدنه فرهنگ انقلابی، و تسلط حکومت‌های وابسته به‌سرمایه‌داری، نویسندگان در جریان‌های فکری سرمایه‌داری که همانند شبکه‌های نامریی درهم تنیده شده است مستحیل شده به‌سربازان بی‌جیره و مواجب تبلیغات سرمایه‌داری مبدل می‌شوند، اگر خاستگاه طبقاتی این نویسندگان افشار میانه و خرده بورژوازی باشد - که در خیلی از موارد هست - مبارزه آن‌ها پرشورتر، کوبنده‌تر و به‌همان میزان خطرناک‌تر هم می‌شود.

اما مصادیق روشنفکران وابسته به‌بورژوازی با خاستگاه خرده بورژوازی هم در جامعه کم نیست که با سادگی، خلوص، گاه اعتقاد، و گاه پرشور و کوبنده - حتی کوبنده‌تر از خود

طبقه مسلط و ابزار حکومتی این طبقه - علیه نیروهای مترقی جامعه، و علیه جامعه می‌ستیزند و ستیزه خود را با تقدس فرهنگی، در لفاف‌های گوناگون توجیه هم می‌کنند. امیرپرویز یویان در نقدی، جلال آل احمد را در این حوزه قرار می‌دهد و او را «خشمگین از امپریالیسم و هراسان از انقلاب» معرفی می‌کند. این هراس که مقوله اصلی دو متغیر معرفی بالا است، حتی به مرحله‌ای می‌کشد که خود آل احمد از ملاقات ملکی با آمریکایی‌ها و مشارکت خود او با آمریکایی‌ها حرف می‌زند و چاپش هم می‌کند (نگاه کنید به: در خدمت و خیانت روشنفکران، جلد دوم، صفحه ۲۲۹، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷).

این دامی است که گاه بهترین و آگاه‌ترین نویسندگان ما به‌نوعی در آن می‌افتند، و گاه درمی‌مانند، و گاه نیز از آن برمی‌جهند. آقای دولت آبادی، با همه روشن بینی و دانایی در اثر عظیم و به قول شاملو «رشکانگیز» کلیدر تمام جنبش انقلابی و مردمی جامعه زمان مورد توصیف خود را در قالب یک پینه‌دوز که بالاخره باید شکست بخورد و در نهایت، قبل از مرگ اسیر و مرعوب جذبه‌های عرفانی شود، تجسم می‌دهد. با این حال می‌بینیم که باز با بقلی بندار با چه کینه و نفرت طبقاتی سرش را گوش تا گوش می‌برد. این که آل احمد در این دام می‌ماند و نویسنده قابل احترام و دانای کلیدر از آن می‌جهد بحث این مقال نیست، اما نویسنده خانه ادرسی‌ها - که بحث این مقال است - در این دام می‌ماند.

۵- یک منتقد حق دارد از خود، از نویسنده، و از خوانندگان خود بپرسد، یا برای خواننده روشن کند که هدف اصلی یک داستان چیست. چرا چنین موضوعی درون موضوعات ریز و درشت جانبی و فرعی چنین پرورانیده شده است که شده است، و با استفاده از تمام اصول فنی داستان نگاری، گاه گند و گاه سریع، گاه روشن و گاه در ابهام، با چنین هدفی به جلو کشانیده شده است. منتقد حق دارد بگوید شرایط داستان (و حتی نقد نوشته شده بر آن داستان، حتی نقد خودش) در سرنوشت مردم، در سرنوشت جنبش رو به‌رشد، یا در سرنوشت جنبش در حال رکود، یا در حال سرکوب مردمی چه تأثیری خواهد گذاشت. قضیه به نفع کدام تفکر، کدام عمل، کدام اقدام و منفعت کدام طبقه تمام خواهد شد. مردم را مردد و ناامید خواهد کرد، در حرکت آن‌ها تخم سؤال، شک و یأس خواهد کاشت، راه نشان خواهد داد، راه خواهد بست، و یا چه...؟ مسأله مسئولیت در همین رابطه است که مطرح می‌شود و به دور از بحث‌های بازدارنده، به نر می‌ابریشم و بُزایی شمشیر، برای خود جا باز می‌کند.

۶- در خانه ادرسی‌ها صحنه داستان عشق آباد انتخاب می‌شود؛ خلق و خو و فرهنگ و زبان ایرانی حاکم است؛ و سمبل‌ها و نام‌های آشنای شوروی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ارسطو می‌باید این عناصر را به هم ربط دهد، من به واقع نمی‌توانم. و این مهم نیست. مهم این است که منتقد معمولاً به دنبال علت انتخاب صحنه‌ای خاص، مکان آن و علت آن نیست و بر آن هم نمی‌تواند ایراد بگیرد. او پی‌آمدها و عوارض این انتخاب را به نقد می‌کشد.

در زمانی که کتاب چاپ شده است (۱۳۷۰) حتی اگر نوشتن آن یک دهه هم طول کشیده باشد، باز در آن مقطع زمانی در ایران شرایط بسیار مساعدی برای حمله به نیروهای مترقی داخل یا خارج، به سوسیالیسم علمی، به شوروی و یا هر کشور و حزب ملی یا بین‌المللی فراهم بود - و هنوز هم فراهم است. اما به جای ایران عشق‌آباد انتخاب شده است.

در ادبیات ضدانقلاب، خیلی جاها انقلابیون بلشویک و بعداً اعضای ارتش سرخ را گاه رسمی، گاه به طنز و گاه به تحقیر سرخ می‌نامیدند. در خانه‌ادریسی‌ها سرخ به آشکار مبدل می‌شود. رفیق به قهرمان تغییر شکل می‌یابد. کمیته مرکزی به آتشیخانه مرکزی، و داس و چکش به دیلم و اسکنه. در حالیکه همه مسایل از جمله صحنه اصلی، و بعد کاربرد مکرر واژه‌های کولاک، رژیم تزاری، مسکو، شورا، کمسومول و... نشان‌دهنده صحنه انقلاب سوسیالیستی شوروی است و خانه‌ادریسی‌ها بمثابه یک جهان صغیر نماینده جهان کبیر شوروی است که انقلاب ۱۹۱۷ را از سرگذرانید و پیروز هم شد.

۷- ما، در شرایطی هستیم که قدرت تجزیه و تحلیل حتی نیم بند جنبش انقلابی بیخ گوش خودمان را در همین دهه گذشته و پایان دهه قبل از آن به واقع نداریم. آنگاه در قالب یک داستان یک انقلاب عظیم را با تأثیری که حتی تئوریسین‌های بورژوازی نمی‌توانند انکار کنند، خیلی ساده و در لمحهای بررسی می‌کنیم و در روابط و خصصت‌های چند آشکار جوان - ولو به صورت نماد - مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم و حکم هم صادر می‌کنیم. نویسنده و هنرمند باید حکم صادر کنند، همانطور که من منتقد هم صادر می‌کنم. اما حکمی مستند، علمی، و قابل تعمیم، این جاست که مقوله تحقیق در ادبیات مطرح می‌شود که مخصوصاً در رمان‌های تاریخی و یا رمان‌هایی که در یک مقطع تاریخی صورت‌بندی می‌شوند اهمیت دارد.

سال‌ها قبل زمانی که کلیدر منتشر شد مسایلی درباره کتاب در کلاس‌های درس دانشگاه مطرح می‌شد، دانشجویی عکسی از ارایه داد مستند، واقعی از جنازه‌های مثله‌شده، حتی سر بدون تنه یکی از قهرمانان اصلی، که بعد از شکست آن‌ها در قوچان (یا شاید هم ناحیه‌ای دیگر در خراسان، درست یادم نیست) توسط عوامل حکومت قبلی با فرماندهان

ارتش و ژاندارمری به یادگارا گرفته شده بود. این حادثه کوچک نشان می داد که کلیدر و شخصیت های اصلی داستان، مسیر حرکت عام و کلی آن یک تاریخ مستند و شواهد معتبر تاریخی را پشت سر خود دارد.

اینک، این جا، در خانه ادیسی ها، یک نویسنده محترم درباره یک انقلاب عظیم یک ژمان می پردازد، بارها تصحیحش می کند، بعد ویرایش می شود و به چاپ سپرده می شود. و بالاخره توزیع می گردد بی توجه به یک سوال درباره اسناد و مطالعات پشت سر داستان، بی توجه از انتقاد تاریخ، تاریخ نگار، زمانه، و منتقد. معیارهای حاکم پشت سر و پیش روی این حرکت تاریخی در یک زمان و مکان عینی خاص، همه مکتوب، مستند، (از نظر تاریخی) هم از درون و هم از برون نقد شده است و وجود دارد. آیا اعتقاد بر این است که این یک قصه است و یک افسانه با آن برداشت غلط حاکم بر زبان مردم که: این ها همه شعر است؟ عجب دل و جرأتی دارد - یادداشت - این نویسنده پرشور، و با چه تلاش و چه سودایی در سودای شکار نهنگ برآمده بود. این دریادل در این دریاچه کوچک. به نظر من این رمان از پایگاه خرده بورژوازی برعلیه آتشکاران نوشته شده است.

۸- گفتم که خانه ادیسی ها، به توصیف خود نویسنده، پوسیده است و باید درهم بریزد. آتشکاران نیرومند، سالم، جوان و از همه بالاتر همه کارگر و زحمت کشند و یا خاستگاه مردمی را دارند. به شرح حال قهرمان شوکت، با آن همه سلامت و صلابت جسمانی و تعادل روانی نگاه کنید به زندگی زنان رخت شوی و کارگرانی که در خانه ادیسی ها اطراق می کنند مراجعه کنید، به گذشته قباد، آن سرباز سبز چشم، برگردید و... و آن ها را بازندگی وهاب و لقا مقایسه کنید. یک طنز جالب در این کتاب، درست آن چیزی از آب درمی آید که نویسنده نمی خواهد: این خانه باید فرو تریزد، اما می ریزد.

نویسنده، قصد دارد آتشکاران را بگوید، تحقیر کند، آن ها را، عقاید و افکار و درکل ایدئولوژی پشت سر رفتارهای آن ها را، در مقایسه با نگرش و شکوه و جلال ظاهری، اشرافی و ظاهراً فخیم و غریب خانه ادیسی ها و صاحبان آن محکوم نماید. اما در نهایت این کهنگی و پوسیدگی است که در مقابل سلامت و تازگی فرو می ریزد و یا راه تکامل و تغییر را متناسب با توانش طی می کند و این دومین طنز مورد نظر دررمان است. اخلاق، رفتار و فرهنگ آتشکاران برای ادیسی ها، برای نویسنده هم، زمخت، خشن، و غیرقابل تحمل است، آن ها شوخی می کنند، می رقصند، کارداندازی می کنند، به فرهنگ حاکم به خانه و ارزش ها و نمایندگان آن بد می گویند، واژه و کلمات را بی هراس به زبان می آورند، با استناد به کل ژمان، آتشکاران از آرمان های عظیم و روشن عدالت جویانه، و

انسان دوستانه پر و سرشارند. نگاه کنید به فصل چهارم جلد اول جایی که مردم قبل از زیبایی و شادی به نان و کار نیاز دارند، و فصل شانزدهم و صحنه شست و شوی پای افراد خانه توسط شوکت.

یک مسأله در کتاب مهم است: هیچ جای کتاب هیچ صحنه‌ای نمی‌بینیم که خلاف موازین اخلاقی و باورهای مردم باشد. آشکاران با فساد بیگانه‌اند. از بدن پر و عرق‌آلود شوکت تا اندام ورزیده قهرمان رشید، و دیگران، بوی جنسیت، بوی هرج و مرج اخلاقی که سهل است حتی هیچ بخار سبک شهوانی متصاعد نیست. خشونت هست اما با پاکیزگی؛ اعتقاد تعصب‌آلود وجود دارد اما با طبیعت و عشق به مردم و عدالت‌جویی همراه است، زمختی و وحشی‌گری با زیبایی و اخلاق طبقاتی - انقلابی ترکیب دل‌نشینی به وجود آورده است که به هیچ وجه قابل انکار نیست.

۹- کتاب بدون این که در بخش‌های نهایی سرانجام روشنی از مبارزه دو گروه آشکاران ارایه دهد به جذبه و عرفان دینی، منتهی عرفان مسیحی کشیده می‌شود. این عرفان مسیحی را مسافرت وهاب به هندوستان به عرفان شرقی پیوند می‌زند. شرایط مناسب توطئه یا پیرنگ (Plot) و مقدمات این امر در همان جلد اول فصل پنجم، بخصوص صفحه ۲۱۳ با آهنگ رستاخیز عیسی مسیح فراهم می‌شود. شست و شوی پای ساکنان خانه ادریسی‌ها - که اینک به نوعی بیگانگی رسیده‌اند - بازسازی شام آخر مسیح است و بالاخره لقا، بعد از آن تغییرات مثبت، ضربه آخر را می‌زند و کتاب مقدس را برزانبو می‌گذارد و می‌خواند.

- نویسنده خانه ادریسی‌ها در همان دامی می‌افتد که نویسنده دانای کلیدر بافته است: دام جذبه‌های عرفانی، عرفان مسیحی.

● تلاش مشترک پاپ (متولد لهستان) و سیا سبب سقوط کمونیسم در لهستان بدون تحریک شوروی به اقدام نظامی شد. در تألیف این کتاب روزنامه‌نگار ایتالیایی «مارکوپولیتی Politi» هم مشارکت داشته است، معامله دیگر پاپ و آمریکا، طبق این کتاب، این بود که دولت ریگان هرگونه کمک مالی به انجام سقط جنین در آمریکا را قطع کند و پاپ هم از اعتراض به استقرار موشک‌های اتمی آمریکا در اروپای غربی صرف‌نظر کند. نویسندگان کتاب مدعی شده‌اند که اسناد این همکاری پاپ و واشنگتن را به دست آورده‌اند. کمونیست‌ها پس از یک عقب‌نشینی کوتاه‌مدت دوباره حکومت لهستان را به دست گرفته‌اند.

همشهری - شنبه ۳۱ شهریور